

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

فرستنده : یک هوادار

سوسیالیسم میلیون ها بار بهتر از سرمایه داری است و کمونیسم جهانی از آنهم بهتر است

نوشته (سخنرانی): ریموند لوتا ۱۵ ژانویه ۲۰۰۶

بخش ۱: مقدمه

بخش ۲: کمونیسم و سوسیالیسم

بخش ۳: بلشویکها انقلابی را رهبری می کنند که دنیا را تکان داد

بخش ۴: انقلاب اجتماعی توسط قدرت پرولتری آغاز می شود

بخش ۵: تجربه شوروی: ساختمان اولین اقتصاد سوسیالیستی

بخش ۶: تجربه شوروی: جنگ جهانی دوم و پس از آن

بخش ۷: راهگشایی مانو: پیروزی انقلاب در چین

بخش ۸: مانوتسه دون – گسست از مدل اقتصادی شوروی و پیشروی

بخش ۹: جهش بزرگ به پیش

بخش ۱۰: انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریانی در چین، نه یک تسویه حساب درونی، بلکه رویارونی راه

سوسیالیستی با راه سرمایه داری بود

بخش ۱۱: مانو در باره تضادهای جامعه سوسیالیستی

بخش ۱۲: انقلاب فرهنگی، آتشفشان رهانی بخش

بخش ۱۳: انقلاب فرهنگی، مبارزه ای پیچیده و رهانی بخش

بخش ۱۴: دستاوردهای انقلاب فرهنگی در آموزش و پرورش (به فارسی ترجمه نشده است)

اکثریت مردم جهان زیر شلاق بیرحمانه نظام سرمایه داری می پرسند آیا جهان تا ابد بر پاشنه این در خواهد چرخید؟ آیا راه برون رفتی از این جهنم نیست؟ چرا هست. یک بدیل واقعی برای جهان ظلم و جور کنونی وجود دارد: سوسیالیسم و کمونیسم. امپریالیستها و مرتجعین دائماً مردم را با این پیام که سوسیالیسم شکست خورد و سرمایه داری بهترین جهان ممکن است، بمباران میکنند. نسل کاملی از جوانان در مورد سوسیالیسم اساساً چیزی جز آنکه سوسیالیسم کابوس است، نشنیده است. این تحریف تاریخ است. این باز نویسی تاریخ بسیاری از روشنفکران مترقی را نیز تحت تاثیر قرار داده است. حزب کمونیست انقلابی آمریکا کارزاری تحت نام پروژه تحریف زدانی از تاریخ در سطح دانشگاه های آمریکا به راه انداخته است. بخشی از این پروژه، تور سخنرانی ریچارد لوتا، متخصص اقتصاد سیاسی مانوئیستی می باشد. در این سخنرانی، لوتا گذشته و آینده کمونیسم را به جدل می گذارد و با شجاعت در مورد "سوسیالیسم خیلی بهتر از سرمایه داری است و کمونیسم، دنیایی به مراتب بهتر خواهد بود" صحبت کرده و با دروغهای بیشمارانه بورژوازی در مورد انقلاب بلشویکی در روسیه (۱۹۱۷ تا ۱۹۵۶) و انقلاب چین (۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶) مقابله می کند .

متن سخنرانی ریچارد لوتا

بخش اول: مقدمه

عنوان بحث من این است: «سوسیالیسم خیلی بهتر از سرمایه داری است و کمونیسم جهانی به مراتب بهتر خواهد بود». موضوع بحث من اینست که جهان باید به گونه ای باشد که نیست.

کسانی در این محل حضور دارند که تشنه یافتن بدیلی برای این سیستم هستند؛ کسانی که می خواهند زندگی شان را صرف انجام کاری ارزشمند برای بشریت کنند. بشریت میتواند به وراى نظام استثمار و شکاف اجتماعی برود. می تواند به سمت جامعه بدون طبقه رفته و جهانی بناء کند که در آن مردمان آزادانه در ارتباط با یکدیگرند؛ جهانی که به سمت کمونیسم برود. این کاریست که انقلاب پرولتری خواهان انجام آنست. و نخستین گامهای تاریخی برای ساختمان چنان جامعه ای توسط انقلابات روسیه و چین در قرن بیستم برداشته شد. این انقلابات شکست خوردند. ولی سرشار از آموزه و الهامند. در این سخنرانی می خواهم تأکید کنم که چرا امروزه کمونیسم بیش از هر زمان دیگر، موضوعیت دارد.

بله، این موضوع به شدت مورد مناقشه است. در زمانی زندگی می کنیم که ابدی بودن سرمایه داری را با شیپور جار می زنند. به ما می گویند، قرن بیستم حکم خود را صادر کرده است: تجربه سوسیالیسم شکست خورده و فقط می تواند شکست بخورد. ما را با این تبلیغات که بدیلی برای سرمایه داری وجود ندارد و اینکه سرمایه داری نظم طبیعی امور است، بمباران می کنند. به ما می گویند، هر چقدر هم که سرمایه داری اشکال داشته باشد، هر گونه تلاشی برای خلاص شدن از شر آن، امور را بدتر خواهد کرد.

گوئی برجسبهای اخطار آمیزی در جاده تلاش های بشر برای بیرون آمدن از این وضع نصب کرده اند. **خطر خطر** - هر چیزی که با سرمایه داری در افتد در بهترین حالت رویای نشئه گی است و در بدترین حالت اتویبای غیر عملی تحمیلی از بالا ست که به کابوس منجر خواهد شد. **احتیاط احتیاط** - پروژه انقلاب کردن و ساختمان اقتصاد و جامعه ای که منافع جمعی را تقویت کند و به آن خدمت کند، تخطی از طبیعت بشر، تخطی از منطق اقتصاد، و تخطی از خود جریان تاریخ است. **یادآوری یادآوری** - ما به پایان خط تاریخ رسیده ایم: جوامع غربی

نماینده بالاترین نقطه و خط پایان تکامل بشر هستند.

به هزار طریق، گاه در اشکال پیچیده و گاه در اشکال خام، این پیام داده می شود که تاریخ قرن بیستم تاریخ مصیبت و دهشت انقلاب سوسیالیستی و تاریخ پیروزی سرمایه داری و دمکراسی بورژوائی است. در رسانه ها این را می گویند، در کتاب های خاطرات می نویسند و پخش می کنند. در مدارس تدریس میشود. درون خطابه های روشنفکرانه تعبیه شده است. خلاصه به هزاران طریق این پیام را توی سر مردم فرو می کنند. فقط یک مشکل وجود دارد. این "باور عامه" در مورد کمونیسم، حقیقت ندارد. آنرا بر روی تحریف تمام و کمال تاریخ انقلاب سوسیالیستی بناء کرده اند. این دروغ و فحاشی بی وقفه، به عنوان حقایق فی نفسه مورد قبول واقع شده اند. باید بگویم در رابطه با این موضوع به طرز حیرت انگیزی دقت و سخت گیری روشنفکری رخت بر می بندد و دود می شود. و متأسفانه کسانی که به صداقت و دقت روشنفکرانه خود می بالند، این دروغ ها را باور می کنند و گاه تکرار می کنند. تحقیقات نظری خام، تقریب های آماری و روش های ارزیابی که اگر در مورد حرفه خودشان به کار بسته شود جدی نمی گیرند و قبول نمی کنند، در اینجا مورد قبول واقع می شود. عجیب است که وقتی موضوع بحث کمونیسم است، یکباره شروع می کنند به اتکاء به خاطرات شدیداً ذهنی که طبق برنامه سیاسی مشخصی نوشته شده اند.

این بیوگرافی جدید مائو را در نظر بگیرید: **حکایت ناشناخته** نوشته چونگ یانگ و جان هالیدی، نظر خیلی ها را جلب کرد. این کتاب صرفاً یاوه گوئی ضد کمونیستی است. این کتاب چنین ادعاهای حیرت انگیزی می کند: "در سراسر چین مدرسه ای وجود نداشت که در آن وحشیگری اعمال نشده باشد" منبع این ادعا چیست؟ نویسندگان چیزی ارائه نداده اند. آنها صرفاً حکم بی برو برگردی صادر کرده اند. اگر موضوع بحث چیزی به جز کمونیسم بود اصلاً نمی گذاشتند این اثر به عنوان پژوهش عرضه شود. اما اگر در مورد انقلاب فرهنگی باشد، چشم پوشی می کنند و می گویند تفکر انتقادی است.

چند بار شنیده اید که گفته اند مائو ضد تعلیم و تربیت بود. ولی واقعیت آنست که چین زمان مائو سواد را از حدود ۱۵ درصد در سال ۱۹۴۹ به چیزی حدود ۸۰ درصد در سال ۱۹۷۶ رسانید. واقعیاتی مانند این نکته به راحتی نادیده گرفته می شوند و یا در زیر کوهی از اینگونه دشنام ها مدفون می گردند. میدانید وقتی انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ به قدرت رسید، حد متوسط عمر در چین ۳۲ سال بود! سال ۱۹۷۵، این رقم به ۶۵ سال رسید - افزایشی در حد دو برابر.

باید تاریخ را تحریف زدائی کنیم. در این بحث، با تحریفاتی که در رابطه با "اولین موج" انقلابات سوسیالیستی شده مقابله کرده، آنها را رد خواهیم کرد. وقتی راجع به "اولین موج" انقلابات سوسیالیستی صحبت میکنم منظورم تجربه توده های خلق اتحاد شوروی هنگامیکه جامعه ای واقعاً سوسیالیستی بود - یعنی طی سال های ۵۶ - ۱۹۱۷، و به تجارب توده های خلق چین وقتی که واقعا سوسیالیستی بود - یعنی طی سال های ۷۶ - ۱۹۴۹ - است. این ها نخستین تلاش های الهامبخش در تاریخ معاصر برای ساختمان جوامعی آزاد از استثمار و ستمگری بودند.

می خواهم در این مورد که چرا این انقلابات روی دادند سخن بگویم. می خواهم بگویم مردم قصد انجام چه کاری را داشتند و با چه مشکلاتی مواجه بودند. راجع به کارهای شگفت انگیز و زمین لرزاننده ای می خواهم حرف بزنم که آنها توانستند به انجام برسانند و می خواهم در مورد "منحنی یادگیری" انقلاب کمونیستی صحبت بکنم. اینکه مائو چگونه از تجربه انقلاب بلشویکی آموخت، از خطاها جمعبندی کرد و راه نوینی را برای جلو تر رفتن و اتخاذ رویکردی بهتر برای انجام انقلاب، گشود. ما اکنون در آغاز مرحله جدیدی از انقلابات پرولتری

قرار داریم. و من راجع به آن صحبت خواهم کرد. یکی دیگر از موضوعات بحثم در مورد آن است که باب آواکیان درک از ماهیت انقلاب کمونیستی در جهان امروز را جلوتر برده است.

کمونیستها از حقیقت و واقعیت ترسی ندارند. ما میتوانیم با واقعیت آنطور که هست مواجه شده و آنرا درک کنیم. افق جهانی که در آن انسانها روابط بهتری با یکدیگر برقرار کنند نیز بر این اساس شکل گرفته است، یعنی بر اساس اینکه در این مرحله از تاریخ بشر، چه چیزی ممکن و ضروری است.

در انجام انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم که آن را «نخستین موج انقلابات سوسیالیستی» می خوانم، اشکالاتی وجود داشت. ما ترسی از بررسی این اشکالات نداریم. ولی ما باید به دنبال درکی واقعگرایانه باشیم. و حتی واقعیاتی که ما را به گریستن وامیدارند میتوانند محرکی برای بهتر انجام دادن کارها باشند. به عکس، آنهاییکه جهان فعلاً در چنگالشان گرفتار است، آنها همه نوع منفعتی در دروغ گفتن دارند: چه راجع به سلاح های کشتار جمعی، چه راجع به کمونیسم.

چرا درک واقعیت انقلابات روسیه و چین مهم است؟ زیرا بحث در باره آنها در واقع بحث در باره آینده بشریت است.

* ما در جهانی قرار داریم که در آن ۳۵۰۰۰ کودک روزانه بخاطر سوء تغذیه و امراض قابل پیشگیری می میرند.

* ما در یک سیستم جهانی زندگی میکنیم که در آن سه تن از پول دار ترین آمریکائی ها سرمایه ای بیشتر از مجموع تولید ناخالص ۴۰ کشور از فقیرترین کشورها را کنترل میکنند.

* ما در سیاره ای زندگی میکنیم که تعادل جوی آن به وسیله کارکرد کور سیستمی اقتصادی که سود را به عنوان ملاک و موتور توسعه قرار داده، تهدید میشود.

* ما در جامعه ای زندگی میکنیم که در آن یکنفر از هر ۸ سیاهپوست در سنین ۲۰ سالگی زندانی شده است.

سؤال اینست: آیا باید اینگونه زندگی کنیم؟ آیا واقعاً می شود این وضع را بالکل عوض کرد؟ در این باره باید بحثهای بسیاری جدی راه اندازیم. زیرا برد و باخت در این موضوع هنگفت است.

یکی از مشکلات این است که مردم فکر می کنند می توانند بدون اینکه چیز زیادی در مورد کمونیسم بدانند، در مورد اینکه خوب است یا بد، ممکن است یا نیست، نظر دهند! اگر می خواهید بفهمید و قضاوت کنید که آیا کمونیسم هنوز موضوعیت دارد و یا اینکه فکری است که زمانش گذشته و مشمول مرور زمان شده، آنوقت اول باید بدانید که کمونیسم چیست: شالوده ها و اهدافش کدام است.

بخش دوم: کمونیسم و سوسیالیسم

در اینجا می خواهم کمونیسم را تعریف کنم. می خواهم اول اینکار را بکنم چون کمونیسم هدفی است که سوسیالیسم به سویش می رود.

جامعه ای را تصور کنید که مردمش آگاهانه به شناخت جهان دست می یازند و آگاهانه آن را تغییر می دهند. جایی که مردم دیگر اسیر زنجیرهای سنت و جهل نیستند. جایی که مردم نه تنها با تعاون برای تولید نیازهای زندگی کار می کنند بلکه درگیر فعالیت هنری، فرهنگی و علمی نیز هستند و از این کار لذت می برند. جایی که بینش علمی و خیال پردازی در مقابل هم نیستند بلکه یکدیگر را تقویت می کنند و به هم الهام می بخشند. جایی که وحدت و تنوع موجود است، مناظره های گسترده و مبارزه ایدئولوژیک بر سر جهت تکامل جامعه موجود است: با این فرق که در کمونیسم بر این مناظره ها و مبارزات دیگر مهر تخاصم اجتماعی نخورده است. جایی که مردم بر

اساس احترام متقابل، نگرانی متقابل و عشق به بشر مراد می‌کنند. جهانی که از محیط زیستش حفاظت و نگهداری می‌کند. این کمونیسیم است.

کمونیسیم (که تا کنون به وجود نیامده است) جامعه ای جهانی است که در آن تمام طبقات و تمایزات طبقاتی از میان رفته است؛ تمام نظام ها و روابط استثمارگرانه محو شده است؛ تمام نهادهای اجتماعی ستمگرانه و روابط مبتنی بر نابرابری اجتماعی، مانند تبعیض نژادی و سلطه مرد بر زن، رخت بر بسته اند؛ و افکار و ارزشهای عقب مانده و ستمگرانه به دور ریخته شده اند. کمونیسیم جهانی است که در آن وفور است و مردم به طور جمعی تمام منابع جامعه را مشترکاً در دست دارند.

کمونیسیم، ایدئولوژی کمونیستی نیز هست. این روزها خیلی ها فکر می‌کنند که "ایدئولوژی" یکرشته افکار سیاسی انگیزه دار است که همه چیز را تحریف شده جلوه می‌دهد. خیر. منظور از ایدئولوژی کمونیستی یک بینش همه جانبه و متد علمی پرولتاریاست برای شناخت یافتن از نیروهای طبیعت و جامعه. ایدئولوژی کمونیستی راه یک پیشرفت تاریخی را به بشر نشان می‌دهد، راهی که طی آن بشر قادر است نیروهای طبیعت و جامعه را بشناسد و تغییر دهد. به علاوه ایدئولوژی کمونیستی اخلاقیاتی را ارائه می‌دهد که منطبق است بر آن جهش تاریخی که بشریت انجام آن را شروع کرده است.

کمونیسیم یک نوع خوشحیالی رویائی و هوائی و یک اتوپی نیست. تکامل جامعه بشری، بشریت را به آستانه یک عصر تاریخی رسانده است.

نیروهای تولیدی جامعه (که فقط ماشین آلات، ابزار و تکنولوژی نیست بلکه مردم و دانش مردم نیز هست) تا بدان سطح تکامل یافته که به بشر اجازه می‌دهد نه تنها بر کمبود چیره آید، و نیازهای مادی اساسی مردم را تأمین کند بلکه مقدار زیادی از اضافه بر جای بماند که به رشد همه جانبه و آینده تکامل جامعه اختصاص دهد.

نیروهای تولیدی جامعه به درجه بالائی اجتماعی شده اند. به طوریکه لازم است هزاران و در نهایت میلیون ها تن با هم کار کنند تا تولید انبوه کنند (از البسه تا کامپیوتر)؛ تولیدی که توسط مردم در سراسر جامعه استفاده می‌شود. و این نیروهای تولیدی در مقیاس بین المللی به شدت درهم تنیده شده و مرتبطند: مواد خام و ترانزیستورها و ابزار ماشینی که در بخشی از جهان تولید می‌شود در بخشهای دیگر جهان وارد روند تولید می‌شوند. اما این نیروهای تولیدی اجتماعی شده به طور خصوصی کنترل می‌شوند. یک طبقه سرمایه دار، نتایج تولید را به صورت دارائی سرمایه داری خصوصی تصاحب می‌کند.

این است مشکل اساسی در جهان. و این مشکل را انقلاب پرولتری حل می‌کند.

پرولتاریا طبقه ای است که در جامعه سرمایه داری بر اساس نیروهای تولیدی اجتماعی شده به ظهور می‌رسد. پرولتاریا بازنمای کار تعاونی و تلاش تعاونی است که منطبق است بر ماهیت اجتماعی نیروهای تولیدی. پرولتاریا پایه مادی و جایگاه آن را دارد که بتواند یک راه بالکل و بنیاداً متفاوت را برای سازمان دادن تولید جامعه و برای سازمان دادن جامعه ارائه دهد.

سوسیالیسم چیست؟ سوسیالیسم یک دولت رفاه بزرگ که از مردم نگاه داری می‌کند نیست. سوسیالیسم همان اقتصاد سرمایه داری که شکل دولتی بخود گرفته نیست. سوسیالیسم یک دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسیم، به جامعه بی طبقه، است. سوسیالیسم این است که پرولتاریا، در اتحاد با متحدینش که با هم اکثریت جامعه را تشکیل می‌دهند، ساختارهای اقتصادی، روابط اجتماعی، و افکاری را که شکاف طبقاتی و اجتماعی را تبلیغ کرده و نگرهبانی می‌کنند، آگاهانه عوض می‌کند. سوسیالیسم یعنی رها کردن خلاقیت و ابتکار آن کسانی که قبلاً در

طبقه تحتانی جامعه قرار داشتند.

انقلاب سوسیالیستی یک حاکمیت سیاسی نوین برقرار می کند: دیکتاتوری پرولتاریا. این دیکتاتوری، طبقات استثمارگر قدیمی و نیروهائی را که می خواهند فعالانه این نظام نوین را سرنگون کنند مهار می کند. این حاکمیت سیاسی، به توده ها حق و توانائی تغییر جهان، مشارکت همه جانبه در جامعه، تبدیل شدن به اربابان جامعه را می دهد. در حال حاضر ما در سراسر جهان تحت نظام دیکتاتوری بورژوازی زندگی می کنیم. امروز در آمریکا این دیکتاتوری به شکل دموکراسی به اجراء در می آید. این دیکتاتوری، تقویت کننده نظامی است که در خدمت سرمایه داران است و بر مردم طوری حکومت می کند که راه را برای شکوفا شدن نظام سرمایه داری باز کند.

انقلاب سوسیالیستی یک اقتصاد نوین برقرار می کند که بر اساس مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و برنامه ریزی اجتماعی قرار دارد؛ برای حل مشکلات و تأمین نیازهای اجتماعی بر تعاون مردم تکیه می کند؛ و دارای یکرشته الویتهای اقتصادی و اجتماعی است.

دیکتاتوری پرولتاریا بر سرمایه داران دیکتاتوری کرده و تقویت کننده نظامی است که به انسان ها اجازه رهائی از سرمایه داری را می دهد. توده ها و هسته رهبری آنها باید محکم به این قدرت بچسبند. اما نمی توانند به این قدرت بعنوان هدفی در خود نگاه کنند. این قدرت برای آن است که برای نیک بختی بشریت مورد استفاده قرار گیرد؛ برای آفریدن شرایطی که خود این دیکتاتوری هم در جامعه کمونیستی آینده به موزه سپرده شود، مورد استفاده قرار گیرد.

در میدان نبرد، این ها اصول راهنمای پایه ای لنین برای رهبری اولین انقلاب پرولتری در اکتبر ۱۹۱۷ بودند.

■

بخش سوم: بلشویکها انقلابی را رهبری کردند که جهان را تکان داد

در فبروری ۱۹۱۷ اعتصابات و تظاهرات های توده ای کارگران در شهری که امروز سن پترزبورگ نام دارد، تزار را سرنگون کرد. یک حکومت ائتلافی لیبرال قدرت را به دست گرفت اما نتوانست اولیه ترین نیازها و خواستههای توده ها را برآورده کند و شرکت روسیه در جنگ جهانی اول (جنگی دهشتناک و نابود کننده) را ادامه داد. در اکتبر ۱۹۱۷، بلشویکها دست به یک قیام مسلحانه توده ای زدند که رژیم کهنه را بالکل جاروب کرد.

جان رید در کتاب ده روزی که دنیا را تکان داد، شرح زنده ای از قهرمانی و شور و هیجان انقلاب اکتبر به دست می دهد: تشکیلات کارگران راه آهن، جلسات پر از تنش در کارخانه ها، بیانیه ها و تدارکات قیام، ملوانان و گردان های کارگران مسلح در کرونشتات که تهاجم نهائی به مراکز حکومتی را پیشتازی می کنند. یک حکومت انقلابی نوین تشکیل می شود. این حکومت بلافاصله دو حکم حیرت انگیز صادر می کند: یکم، پایان شرکت روسیه در جنگ جهانی اول را اعلام می کند و دیگر اینکه به دهقانان قدرت می دهد که زمین های وسیع سلطنت تزار، نجبا و کلیسا را تصرف کنند. این اولین اقدامات نشانه آغاز یک تغییر سیاسی و اجتماعی بیسابقه برای توده ها بود. هنگام سروری آنان بالاخره رسیده بود. در اواخر اکتبر، بقایای رژیم سرنگون شده دست به تلاشی مستأصلانه برای بازگرداندن قدرت به دست خود زدند. هزاران هزار کارگر، زن و مرد، از کارخانه ها و محلات کارگری برای دفاع از انقلاب به خیابان آمدند.

یکی از دروغ هائی که به طور استاندارد در ادبیات ضد کمونیستی در مورد انقلاب بلشویکی تکرار می شود این است که این انقلاب، در واقع یک کودتای سازمان یافته توسط بلشویکها بود. داستان را اینطور حکایت می کنند: به دلیل از هم گسیختن نظم کهنه یک خلاء سیاسی به وجود آمد؛ لنین به طور غیر قانونی قدرت را به دست گرفت

و از طریق فریب و اعمال سیاست های اقتدارگرایانه موفق به تحکیم موقعیت خود شد.

به چه دلیل این تصویر دروغین است؟ به دو دلیل اساسی. اولاً، بر روی آن شرایط ستمگرانه ای که موجب خیزش میلیون ها نفر شد، پرده می افکند. ریچارد پاپیس که یکی از متخصصین بورژوازی در زمینه انقلاب اکتبر روسیه است در یکی از آثار اصلیش می گوید، «انقلاب اکتبر زندگی عادی مردم را به هم زد. انقلاب آغاز رنج های آنان بود.» منظورش آن است که قبل از انقلاب اکتبر رنجی در کار نبود؛ روسیه بی غم بود!

پس ببانید نگاهی به اوضاع روسیه در قبل از انقلاب کنیم. در روستاها که اکثریت مردم زندگی می کردند، دهقانان برای شخم زمین عمدتاً از شخم چوبی استفاده می کردند. خرافات و مذهب زندگی روزمره مردم را در چنگال خود اسیر کرده بود. روستائیان زمان بذر پاشی را برحسب روزهای مقدس مذهبی تعیین می کردند. کتک زدن زن یک امر معمول بود. در شهرها، امراض فراگیر زندگی اهالی را تیره و تار کرده بود. جامعه تحت حاکمیت یک رژیم خودکامه بود که برای حکومت از یک شبکه گسترده پلیسی و زندان و جاسوسی استفاده می کرد. زبان و فرهنگ اقلیت ها سرکوب می شد. "زندگی عادی" دوران قبل از انقلاب، این بود. وقتی روسیه وارد جنگ جهانی اول شد، این وضع غیر قابل تحمل شد. دهقانان را به زور به سربازی می بردند و کارگران را به گوشت دم توپ تبدیل کرده بودند.

داستان دروغین کودتای لنین این واقعیت را نیز پنهان می کند که انقلاب اکتبر عمیقاً با عملکرد کلکتیو و آمال کارگران و دهقانان رقم می خورد. انقلاب در فضائی رخ داد که نارضایتی اجتماعی وسیع و عمیق بود؛ مقاومت توده ای گسترده بود؛ و جوش فکری بزرگی در جریان بود.

پس نقش لنین و حزب پیشاهنگ تحت رهبری وی، چه بود؟ در جامعه روسیه، هیچ جریانی به اندازه این حزب خود را برای دست به عمل زدن و رهبری کردن، آماده نکرده بود. در کمیته های کارخانه ها، در نیروهای مسلح، و در شوراها (سوویت ها) پایه و تشکیلات داشت. (شوراها، مجامع نمایندگی غیرقانونی و ضد رژیم کارگران بودند که در شهرها و شهرهای بزرگ برای قدرت مبارزه می کردند.) برنامه و چشم انداز بلشویکها در جامعه طنین انداخت. ارزش ها و نهادهای نظم کهنه وسیعاً نقد و تحقیر شد. و قدرت نوین پرولتری اساس ارزش های اجتماعی نوین و همچنین روابط اجتماعی و اقتصادی انقلابی شد.

جان رید شرح خود از انقلاب را "ده روزی که دنیا را تکان داد" خوانده است. و واقعاً غلو نکرده است.

در سراسر اروپای ویران از جنگ جهانی، سربازان و ملوانان بیجان و خسته و کارگران کشورهای درگیر در جنگ، وقتی شنیدند که کشور پیروزمند سوسیالیستی فراخوان صلح و ختم کشتار جهانی را داده است؛ فراخوان صلحی بدون فتح و الحاق، تکان خوردند و به جوش آمدند. در کیل و هامبورگ، ملوانان شورشگر نیروی دریایی آلمان از ادامه جنگ سرپیچی کردند. آنان پرچم سرخ را بلند کرده و قدرت نوین خود را "شوراها" خواندند و تمام کشور را فراخواندند که این راه را در پیش بگیرند.

در آن سوی دیگر دنیا، در سیاتل، در سال ۱۹۱۹ کارگران دست به یک اعتصاب عمومی ۵ روزه زدند. بورژوازی محلی فریاد برآورد که این آغاز قیام است و سیاتل دارد سن پترزبورگ می شود. هر چند خیلی مانده بود تا سیاتل تبدیل به سن پترزبورگ شود اما نفوذ و مدل انقلاب روسیه مثل روز روشن در ذهن کارگران بود. چند ماه بعد از این، دولت آمریکا برای تسلیح ضد انقلاب در روسیه، مهمات به سوی آنها روان کرد. وقتی قطارهای حامل بار مهمات از سیاتل رد می شد، کارگران ساحلی حاضر نشدند مهمات را به داخل کشتی ها بار بزنند.

وقتی انقلاب روسیه مانند آتشفشان فوران کرد، وقتی در ماه اکتبر یک چرخش رادیکال کرد - زمانی که

کمونیستها (و نه صرفاً بورژوا دموکراتهائی که می خواستند روسیه را مدرنیزه کنند) به مثابه رهبران یک جامعه در صحنه ظاهر شدند - در این زمان، از تازگی این پدیده نوین، مو بر اندام جهان راست شد. به ناگهان همه مبارزات قدیمی در پرتوی نوین ظاهر شدند. چشمان ترس آلود ستمگران و چشمان خندان ستمدیدگان به آن دوخته شد. کارگران خواندن روزنامه را خود آموزی می کردند تا بتوانند آخرین خبرهای این موجود تازه مولود را دنبال کنند؛ در جلسات کوچک پس از کار روی روزنامه ها دمر می شدند و معنای کلمات عجیب و غریب تازه را بحث می کردند: شورا، سوسیالیسم. و نام های جدیدی را که می شنیدند: لنین، مارکس، استالین. مائوتسه دون تاثیرات انقلاب اکتبر بر چین را در یک جمله خلاصه کرد: توپ های انقلاب اکتبر مارکسیسم را به چین آورد.

می خواهید درجه زمین لرزه انقلاب اکتبر را بدانید؟ پس به حرف وینستون چرچیل (سیاستمدار امپریالیسم انگلیس) گوش کنید که در سال ۱۹۴۹ یعنی ۳۰ سال پس از اینکه بلشویکها در روسیه قدرت را گرفتند گفت: « ما امروز داریم بهای سنگین آن را می دهیم که نتوانستیم بلشویکها را در نطفه خفه کنیم و روسیه را که در آن زمان از پا در آمده بود به طریقی به درون نظام عمومی دموکراتیک خود بکشانیم.»

اریک هابزمان، تاریخ پژوه در قید حیات، مقایسه جالبی می کند. او می گوید که در فاصله میان سالهای ۱۸۱۵ تا ۱۹۱۴، جنگ داخلی آمریکا بزرگترین جنگ در تاریخ آمریکا و نیز در مقیاس جهان بود. اما جنگ داخلی آمریکا تاثیر بزرگی بر رخدادهای نقاط دیگر جهان نداشت. در حالیکه، انقلاب بلشویکی پدیده ای تاریخساز بود که جهان را دگرگون کرد: هم به خاطر معنایی که برای مردم روسیه داشت، هم به خاطر معنایی که برای مردم جهان داشت، هم به خاطر معنایی که برای طبقات حاکمه و نیروهای ارتجاعی جهان داشت و به خاطر تاثیراتی که بر وقایع جهان گذاشت.

سرمایه داری جهانی دیگر نمی توانست مانند سابق پیش رود زیرا یک ششم جهان، بر روی استعمار امپریالیستی بسته شد. امپریالیستها نگران سرایت ایدئولوژیک انقلاب بلشویکی بودند. این عامل بزرگی بود که در کشورهای اروپای غربی شروع به دادن برخی امتیازات به کارگران کردند با این هدف که صلح اجتماعی را تضمین کنند. امپریالیستها سعی کردند انقلاب شوروی را در هم بشکنند. سعی کردند آن را در گهواره خفه کنند. و مرتباً این سعی و کوشش خود را تکرار کردند. فشارهای اقتصادی گذاشتند. اولین تحریم نفتی تاریخ جهان را علیه روسیه سوسیالیستی انجام دادند. تهدید نظامی کردند. بیرحمانه نیروهای انقلابی را در کشورهای همسایه روسیه در اروپای مرکزی و شرق مرکزی اروپا سرکوب کردند. در درون جامعه شوروی دست به ساختن نیروهای اپوزیسیون زدند.

انقلاب اجتماعی توسط قدرت پرولتری آغاز می شود

بخش چهارم: تجربه شوروی

از سال ۱۹۱۷ تا اوائل سال ۱۹۵۰ اتحاد شوروی یا در حال جنگ بود یا در حال تدارک برای جنگ، یا در حال مرهم گذاشتن بر زخمهای جنگ و حل مشکلات جنگ در دوره پس از اختتام جنگ. هیچ دولت مدرن دیگر در تاریخ چنین وضع سختی را از سر نگذرانده است. این مسأله عمیقاً بر شکل تکامل انقلاب و تصمیم گیری های سیاسی رهبری شوروی، و مبارزات درون جامعه شوروی و درون رهبری حزب تاثیر گذاشت.

ساختن یک جامعه نوین در شرایط کمال مطلوب، دلپذیر است. اما طبقات تحت ستم و رهبران انقلابی شان دارای این انتخاب نیستند که اوضاع و شرایط کلی را به دلخواه تعیین کنند. هنگام انقلاب، روسیه یک کشور عقب مانده بود. تنها یک نسل از سرواژ (بسته بودن رعیت به زمین ارباب) گذشته بود. انقلاب روسیه یک پدیده توده ئی بود

و دهقانان از آن حمایت کرده بودند. در واقع انقلاب با ضرورت جلب حمایت دهقانان و گسترش انقلاب به روستا مواجه شد. با جنبش های اجتماعی عقب مانده در جامعه مواجه شد. انقلاب یک میتینگ مودبانه شهروندان نبود. جامعه ای بود که جنگ آن را داغان کرده بود؛ جامعه ای که قدم در آنچنان راهی برای دگرگونی اجتماعی گذاشته بود که قبلاً هیچ جامعه دیگری آن راه را طی نکرده بود.

در سال ۱۹۱۸ نیروهای ارتجاعی سیاسی و نظامی دست به ضد انقلاب برای احیاء نظم کهن زدند. ۱۷ کشور جهان، من جمله آمریکا که سربازان خود را در سیبری پیاده کرد، یک ارتش مشترک برای ورود به روسیه و کمک به ضد انقلاب تشکیل دادند. بلشویکها در شرایطی قدرت را گرفتند که اقتصاد جنگی روسیه در آستانه فروپاشی بود. در چنین شرایطی و با چنین اقتصادی توده های مردم را در دفاع از انقلاب و تکامل آن رهبری کردند. انقلاب در جنگ داخلی پیروز شد. اما به بهای سنگین: تلفات جنگی، بیماری و جابه جایی اقتصادی. دولت نوین پرولتری برای زندگی مبارزه می کرد. یک انقلاب اجتماعی برای زنده ماندن می جنگید.

تاریخ نگاری ضد کمونیستی به انقلاب بلشویکی و پروژه کمونیستی بهتان می زند و می گوید این پروژه هیچ نیست به جز قدرت پرستی محض. اسم رمز این تاریخ نگاری "توتالیتاریسم" (تمامیت خواهی) است. به ما گفته می شود که هدف کمونیستها رام و کنترل کردن توده های مردم است. اما بیائید ببینیم که این قدرت طبقاتی نوین، قدرت خود را چگونه به کار برد.

درهم شکستن زنجیرهای ستم بر زن

قدرت دیکتاتوری پرولتاریا برای از بین بردن ستم بر زن مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۹۱۸ قانون نوین ازدواج تصویب شد که ازدواج را تبدیل به یک مراسم مدنی کرد. در جامعه قبلی، ازدواج باید مورد تأیید کلیسا قرار می گرفت. دولت جدید طلاق را قابل دسترس کرد. مردان قانوناً از قدرت بر زن و فرزندانشان خلع شدند. قوانینی که روابط خارج از ازدواج را جرم قلمداد می کردند، ملغی شدند. مزد زنان و مردان شاغل یکسان شد. زایمان زنان در بیمارستان مجانی شد. در سال ۱۹۲۰ اتحاد شوروی اولین کشور اروپایی بود که سقط جنین را قانونی کرد. در روزنامه ها و مدارس بحثهای زنده در مورد نقش زن و مرد، ازدواج و خانواده به راه افتاد. رمان های جدید که روابط اجتماعی نوینی را رویا پردازی می کردند، منتشر شد.

رسوم کهنه ستمگرانه و پدرسالارانه مورد نقد قرار گرفته و به چالش گرفته شدند. زنان جمهوری های آسیای مرکزی که در جامعه کهن به زور روبنده و چادر به سر می کردند، تشویق شدند و به آنان قدرت داده شد که از این قید و بند خود را برهانند. زنان اکنون به جای آنکه زیر کنترل قدرت خانواده، کلیسا و دولت باشند، صاحب قدرت شدند که برای رهائی خود بجنگند. حال به چهره جهان کنونی بنگرید تا اهمیت همه این ها را خوب درک کنید. تا آن زمان هیچ یک از جوامع جهان سعی نکرده بود که نظام جنسیتی خود را این چنین زیر و رو کند.

ادامه دارد